

باسمه تعالی

دانشگاه صنعتی اصفهان

درس: اندیشه سیاسی امام خمینی و انقلاب اسلامی ایران

خلاصه کتاب ولایت فقیه؛ حکومت اسلامی (تقریرات بیانات امام خمینی)

تهیه و تنظیم: علیرضا اسدی

asadi5@ut.ac.ir

مقدمه ناشر:

کتاب ولایت فقیه، مجموعه سیزده سخنرانی است که حضرت امام خمینی، سلام الله علیه، در فاصله 1/11/1348 تا 20/11/1348 در ایام اقامت در نجف اشرف ایراد فرموده‌اند. در پاییز 1349 ش. پس از ویرایش و تأیید حضرت امام برای چاپ آماده گردید و نخست توسط یاران امام در بیروت به چاپ رسید و پنهانی به ایران فرستاده شد و همزمان برای استفاده مسلمانان انقلابی به کشورهای اروپایی و امریکا و پاکستان و افغانستان ارسال گردید. این کتاب قبل از پیروزی انقلاب اسلامی نیز در سال 1356 ش. در ایران با نام «نامه‌ای از امام موسوی کاشف الغطاء به ضمیمه جهاد اکبر» چاپ شده است. امام خمینی بار دیگر مبحث ولایت فقیه را در جلد دوم از مجموعه 5 جلدی "کتاب البیع" با همان سبک نوشته است.

مقدمه: ضرورت و بدهات ولایت فقیه

ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آن موجب تصدیق می‌شود و به برهان احتیاج ندارد. به این معنی که هر کس عقاید و احکام اسلام را حتی اجمالاً دریافته باشد چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور آورد، بی‌درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت. اینکه امروز به ولایت فقیه توجهی نمی‌شود و احتیاج به استدلال پیدا کرده است علتش اوضاع اجتماعی مسلمانان و حوزه های علمیه است، که ریشه تاریخی دارد که به آن اشاره می‌کنیم: نهضت اسلام از آغاز تاکنون گرفتار دو عامل تخریبی درونی و بیرونی شده است:

الف) نقش عامل خارجی (دشمنان) در معرفی ناقص و نادرست اسلام

1. نهضت اسلام در آغاز گرفتار یهود شد؛ و تبلیغات ضد اسلامی و دسایس فکری را نخست آنها شروع کردند؛ و به طوری که ملاحظه می‌کنید دامنه آن تا به حال کشیده شده است.

2. استعمارگران که از سیصد سال پیش برای رسیدن به مطامع استعماری خویش، زمینه‌های نابودی اسلام را فراهم کردند. آنها با وسیله‌های گوناگون تبلیغ ضداسلامی خویش را پیش بردند. آنها مبلغینی در حوزه‌های علمیه، دانشگاه‌ها و مؤسسات تبلیغات دولتی، داشتند که همه دست به دست هم داده و در تحریف حقایق اسلام کوشیدند. اینها اسلام را بد معرفی کردند گفتند که «اسلام دین جامعی نیست برای زندگی و اداره جامعه چیزی ندارد.» آن روز که غرب در توحش به سر می‌برد (قرون وسطی)، و دو مملکت ایران و روم دچار سلطنت استبدادی بود، خدای متعال به وسیله پیامبر اکرم (ص) قوانین الهی را فرستاد که برای همه امور، قانون و احکام دارد. اما استعمارگران گاهی وسوسه می‌کنند که احکام اسلام ناقص است و کشورهای اسلامی مجبورند قوانین خود را از غرب بگیرند، آنها می‌خواهند با این کار احکام اسلام را از میدان عمل خارج کنند.

تصور نادرستی که از اسلام در اذهان عامه به وجود آورده و شکل ناقصی که در حوزه‌های علمیه عرضه می‌شود برای این منظور است که خاصیت انقلابی و حیاتی اسلامی را از آن بگیرند.

برای اینکه کمی معلوم شود فرق میان اسلام و آنچه به عنوان اسلام معرفی می‌شود تا چه حد است، شما را توجه می‌دهم به تفاوتی که میان قرآن و کتب حدیث، با رساله‌های عملیه هست: ... نسبت اجتماعیات قرآن با آیات عبادی آن، از نسبت صد به یک هم بیشتر است! از یک دوره کتاب حدیث، که حدود پنجاه کتاب است و همه احکام اسلام را در بردارد، سه - چهار کتاب مربوط به عبادات و وظایف انسان نسبت به پروردگار است؛ مقداری از احکام هم مربوط به اخلاقیات است؛ بقیه همه مربوط به اجتماعیات، اقتصادیات، حقوق، و سیاست و تدبیر جامعه است.

شما آقایان که نسل جوان هستید و ان شاء الله برای آینده اسلام مفید خواهید بود، لازم است در تعقیب مطالب مختصری که بنده عرض می‌کنم در طول حیات خود در معرفی نظامات و قوانین اسلام جدیت کنید. به هر صورتی که مفیدتر تشخیص می‌دهید، کتباً، شفاهاً، مردم را آگاه کنید که اسلام از ابتدای نهضت خود چه گرفتاریهایی داشته، و هم اکنون چه دشمنان و مصیبتی دارد. نگذارید حقیقت و ماهیت اسلام مخفی بماند، و تصور شود که اسلام مانند مسیحیت اسمی - و نه حقیقی - چند دستور در باره رابطه بین حق و خلق است، و مسجد فرقی با کلیسا ندارد. گاهی وسوسه می‌کنند که احکام اسلام ناقص است. مثلاً آیین دادرسی و قوانین قضایی آن چنان که باید باشد نیست.

به دنبال این وسوسه و تبلیغ، عمال انگلیس به دستور ارباب خود اساس مشروطه را به بازی می‌گیرند؛ و مردم را نیز فریب می‌دهند و از ماهیت جنایت سیاسی خود غافل می‌سازند. وقتی که می‌خواستند در اوایل مشروطه قانون بنویسند و قانون اساسی را تدوین کنند، مجموعه حقوقی بلژیکیها را از سفارت بلژیک قرض کردند، و قانون اساسی را از روی آن نوشتند؛ و برای گول زدن ملت بعضی از احکام اسلام را ضمیمه کردند! این مواد قانون اساسی و متمم آن، که مربوط به سلطنت و ولایتعهدی و امثال آن است کجا از اسلام است؟ سلطنت و ولایتعهدی همان است که اسلام بر آن خط بطلان کشیده، و بساط آن را در صدر اسلام در ایران و روم شرقی و مصر و یمن برانداخته است. سلطنت و ولایتعهدی همان طرز حکومت شوم و باطلی است که حضرت سید الشهداء(ع) برای جلوگیری از برقراری آن قیام فرمود و شهید شد.

اسلام سلطنت و ولایتعهدی ندارد. اگر نقص به این معنی باشد، اسلام ناقص است! چنانکه اسلام برای رباخواری و بانکداری توأم با رباخواری و برای پیاله فروشی و فحشا هم قانون و مقررات ندارد؛ چون اساساً اینها را حرام کرده است. این هیأت‌های حاکمه دست نشانده استعمار که می‌خواهند در بلاد اسلامی چنین کارهایی را رواج بدهند، البته اسلام را ناقص می‌بینند؛ و مجبورند برای این کارها قانونش را از انگلیس و فرانسه و بلژیک، و اخیراً از امریکا وارد کنند! اینکه اسلام مقرراتی برای سر و صورت دادن به این کارهای ناروا ندارد از کمالات اسلام است؛ از افتخارات اسلام است.

و گاهی وسوسه می‌کنند احکام جزائی اسلام احکام خشنی است. این در حالی است که این کشورهای استعمارگر، دستا نشان به خون هزاران انسان بیگناه آلوده است و احکام جزائی اسلام که برای مقابله با فساد و افراد فاسد وضع شده‌اند را خشونت معرفی می‌کنند. حال اگر اسلام بگوید برای جلوگیری از فساد در نسل جوان، یک نفر را در محضر عموم شلاق بزنند، خشونت دارد؟ از آن طرف، کشتاری که قریب پانزده سال است به دست اربابهای این هیأت‌های حاکمه در ویتنام واقع می‌شود، اشکالی ندارد! اما اگر اسلام برای اینکه مردم را در برابر قوانینی که برای بشر مفید است خاضع کند، فرمان دفاع یا جنگ بدهد و چند نفر مفسد و فاسد را بکشد، می‌گویند این جنگ چرا شده است.

نقشه استعمارگران آن است که ما را عقب مانده نگه دارند و اسلام را ناتوان از اجرای قانون و حکومت معرفی کنند. اینها همان موج تبلیغاتی است که به اینجا رسیده و ما را مجبور کرده تا اثبات کنیم اسلام هم قواعد حکومتی دارد.

ب) عامل تخریبی درونی: خودباختگی افراد جامعه در برابر پیشرفتهای مادی غرب

اما عامل تخریبی درونی، بعضی از افراد جامعه خودمان هستند و آن خودباختگی آنهاست در برابر پیشرفت مادی استعمارگران. وقتی کشورهای استعمارگر با پیشرفت علمی و صنعتی یا به حساب استعمار و غارت ملل آسیا و آفریقا ثروت و تجملاتی فراهم آوردند، اینها خود را باختند. فکر کردند راه پیشرفت صنعتی این است که قوانین و عقاید خود را کنار بگذارند! و دست به دامن قوانین غربی شوند تا پیشرفت کنند.

ثروت و قدرت مادی و تسخیر فضا احتیاج به ایمان و اعتقاد و اخلاق اسلامی دارد تا تکمیل و متعادل شود و در خدمت انسان قرار گیرد؛ نه اینکه بالای جان انسان بشود. و این اعتقاد و اخلاق و این قوانین را ما داریم.

اعتقاد به ضرورت تشکیل حکومت جزء ولایت است

در ضمن استعمارگران علاوه بر این که تبلیغ کرده‌اند اسلام احکام حکومتی ندارد همچنین شایع کرده‌اند که اسلام، مجری و تشکیلات حکومتی نیز ندارد که این حرف با معتقدات اساسی ما مخالف است، چرا که ما معتقد به ولایتیم، معتقدیم که پیامبر(ص) همان طور که احکام را بیان می‌نمود بلکه آنها را نیز اجرا می‌نمود. حتی باید بعد از خود، خلیفه تعیین کند چرا که تعیین جانشین مرادف اتمام رسالتش است. با این حال، خلیفه قانونگذار نیست اما مجری احکام الهی بعد از رسول خدا(ص) می‌باشد. باید توجه داشته باشید که اعتقاد به ضرورت تشکیل حکومت اسلامی و برقراری دستگاه اجرا و اداره، جزئی از ولایت است.

این را که "دیانت باید از سیاست جدا باشد و علمای اسلام در امور اجتماعی و سیاسی دخالت نکنند"، استعمارگران گفته و شایع کرده‌اند. این را بی‌دینها می‌گویند. این حرفها را استعمارگران و عمال سیاسی آنها درست کرده‌اند تا دین را از تصرف امور دنیا و از تنظیم جامعه مسلمانان برکنار سازند؛ و ضمناً علمای اسلام را از مردم و مبارزان راه آزادی و استقلال جدا کنند. در این صورت می‌توانند بر مردم مسلط شده، و ثروتهای ما را غارت کنند. منظور آنها همین است.

اگر ما مسلمانان کاری جز نماز خواندن و دعا و ذکر گفتن نداشته باشیم، استعمارگران و دولتهای جائر متحد آنها هیچ کاری به ما ندارند. .. آنها نفت شما را می‌خواهند، به نماز شما چکار دارند.

دلایل لزوم تشکیل حکومت

1. لزوم مؤسسات اجرایی

مجموعه قانون برای اصلاح جامعه کافی نیست. برای اینکه قانون مایه اصلاح و سعادت بشر شود، به قوه اجراییه و مجری احتیاج دارد. به همین جهت، خداوند متعال در کنار فرستادن یک مجموعه قانون، یعنی احکام شرع، یک حکومت و دستگاه اجرا و اداره مستقر کرده است. رسول اکرم (ص) در رأس تشکیلات اجرایی و اداری جامعه مسلمانان قرار داشت. علاوه بر ابلاغ وحی و بیان و تفسیر عقاید و احکام و نظامات اسلام، به اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام همت گماشته بود تا دولت اسلام را به وجود آورد. در آن زمان مثلاً به بیان قانون جزا اکتفا نمی‌کرد، بلکه در ضمن به اجرای آن می‌پرداخت. پس از رسول اکرم (ص) خلیفه همین وظیفه و مقام را دارد. رسول اکرم (ص) که خلیفه تعیین کرد فقط برای بیان عقاید و احکام نبود؛ بلکه همچنین برای اجرای احکام و تنفیذ قوانین بود. وظیفه اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام بود که تعیین خلیفه را تا حدی مهم گردانیده بود، که بدون آن پیغمبر اکرم (ص) رسالت خویش را به اتمام نمی‌رسانید. زیرا مسلمانان پس از رسول اکرم (ص) نیز به کسی احتیاج داشتند که اجرای قوانین کند؛ نظامات اسلام را در جامعه برقرار گرداند تا سعادت دنیا و آخرتشان تأمین شود. اصولاً قانون و نظامات اجتماعی مجری لازم دارد. در همه کشورهای عالم و همیشه این طور است که قانونگذاری به تنهایی فایده ندارد. قانونگذاری به تنهایی سعادت بشر را تأمین نمی‌کند. پس از تشریح قانون بایستی قوه مجریه‌ای به وجود آید.

2. سنت و رویه رسول اکرم (ص):

سنت و رویه رسول اکرم (ص) از دلایل تشکیل حکومت اسلامی است. چرا که اولاً پیامبر اسلام (ص) خود تشکیل حکومت داد و به اداره جامعه خود برخواست ثانیاً برای بعد از خود به فرمان خدا تعیین حاکم کرده است. این بدین معناست که پس از رحلت پیامبر (ص) نیز حکومت و اجرای قوانین لازم است.

3. رویه امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) و اصحاب پیامبر:

پس از رحلت رسول اکرم (ص)، هیچ یک از مسلمانان در این معنا که حکومت لازم است تردید نداشت. در ضرورت تشکیل حکومت همه اتفاق نظر داشتند. اختلاف فقط در کسی بود که عهده‌دار این امر شود و رئیس دولت باشد. لهذا، پس از رسول اکرم (ص)، در زمان متصدیان خلافت و زمان حضرت امیر (ع)، هم حکومت تشکیل شد.

4. ضرورت استمرار اجرای احکام (جاودانگی قوانین و احکام اسلامی):

طبق آیات شریفه قرآن، احکام اسلام محدود به زمان و مکان خاصی نیست و تنها برای زمان رسول خدا(ص) نیامده است بنابراین چون اجرای احکام پس از رسول خدا(ص) ضرورت دارد تشکیل حکومت ضرورت می‌یابد. از غیبت صغرا تا کنون که بیش از هزار سال می‌گذرد و ممکن است صد هزار سال دیگر بگذرد و مصلحت اقتضا نکند که حضرت تشریف بیاورد، در طول این مدت مدید احکام اسلام باید زمین بماند و اجرا نشود، و هر که هر کاری خواست بکند؟ هرج و مرج است؟ هر که اظهار کند که تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد، منکر ضرورت اجرای احکام اسلام شده، و جامعیت احکام و جاودانگی دین مبین اسلام را انکار کرده است.

5. ماهیت و کیفیت قوانین اسلام:

دلیل دیگر بر ضرورت تشکیل حکومت ماهیت قوانین اسلام است چرا که اولاً احکام اسلام حاوی قوانین متنوعی است که یک نظام کلی اجتماعی را می‌سازد. معلوم است که اسلام تا چه حد به حکومت و روابط سیاسی و اقتصادی جامعه اهتمام می‌ورزد تا همه شرایط به خدمت تربیت انسان مهذب و با فضیلت درآید. قرآن مجید و سنت شامل همه دستورات و احکامی است که بشر برای سعادت و کمال خود احتیاج دارد. و ثانیاً با دقت در ماهیت این قوانین در می‌یابیم که اجرای آنها و عمل به آنها مستلزم تشکیل حکومت است.

بررسی نمونه‌هایی از احکام اسلامی

الف) احکام مالی: مالیات هایی که اسلام مقرر داشته، با توجه به احکام آن در می‌یابیم مالیاتهایی که اسلام مقرر داشته (خمس و زکات و جزیه) و طرح بودجه‌ای که ریخته نشان می‌دهد تنها برای سد رمق فقرا و سادات فقیر نیست؛ بلکه برای تشکیل حکومت و تأمین مخارج ضروری یک دولت بزرگ است.

ب) احکام دفاع ملی: احکامی که راجع به حفظ نظام اسلام و دفاع از تمامیت ارضی و استقلال امت اسلام است، بر لزوم تشکیل حکومت دلالت دارد. مثلاً این حکم: «وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ»^۱ که امر به تهیه و تدارک هر چه بیشتر نیروی مسلح و دفاعی به طور کلی است.

ج) قوانین حقوقی و احکام جزائی: بسیاری از احکام از قبیل دیات یا حدود و قصاص باید با نظر حاکم اسلامی اجرا شود و بدون برقرای حکومت اسلامی تحقق نمی یابد. این قوانین فقط توسط حاکم شرع انجام می شود، در غیر این صورت جامعه دچار بی نظمی و هرج و مرج خواهد شد.

6. لزوم انقلاب سیاسی:

پس از رحلت پیامبر(ص)، معاندین و بنی امیه (و پس از آن بنی عباس و...) نگذاشتند حکومت اسلامی با ولایت ائمه(ع) مستقر شود. در نتیجه اساس حکومت را دگرگون کرده و به شیوه سلطنتی مبدل ساختند.

شرع و عقل حکم می کند که نگذاریم وضع حکومت ها به این صورت ادامه پیدا کند. چون:

1) برقراری نظام سیاسی غیر اسلامی به معنای بی اجرا ماندن نظام سیاسی اسلام است.

2) هر نظام سیاسی غیر اسلامی، نظامی شرک-آمیز است چون که حاکمش طاغوت است و ما موظفیم که آثار شرک را از جامعه پاک کنیم

3) موظفیم شرایط اجتماعی مساعدی برای تربیت افراد مؤمن و با فضیلت فراهم سازیم. و این شرایط درست ضد شرایط حاکمیت طاغوت و قدرتهای نارواست. شرایط اجتماعی ای که ناشی از حاکمیت طاغوت و نظام شرک آمیز است لازمه اش همین فساد است که می بینید. این همان فساد فی الارض است که باید از بین برود؛ و مسبب آن به سزای اعمال خود برسند. این همان فساد است که فرعون با سیاست خود در کشور مصر به وجود آورد، و إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ^۲.

در این شرایط اجتماعی و سیاسی، انسان مؤمن و متقی و عادل نمی تواند زندگی کند و بر ایمان و رفتار صالحش باقی بماند. و دو راه در برابر خود دارد: یا اجباراً اعمالی مرتکب شود که شرک آمیز و ناصالح است. یا برای اینکه چنین

^۱ - هر آنچه از نیروی سلاح و اسبان آماده می توانید فراهم سازید. (انفال / 60).

^۲ - همانا او از فسادگران بود. قصص / 4

اعمالی مرتکب نشود و تسلیم اوامر و قوانین طواغیت نشود با آنها مخالفت و مبارزه کند تا آن شرایط فاسد را از بین ببرد. ما چاره نداریم جز اینکه دستگاههای حکومتی فاسد و فاسدکننده را از بین ببریم و هیأت‌های حاکمه خائن و فاسد و ظالم و جائز را سرنگون کنیم. این وظیفه‌ای است که همه مسلمانان در یکایک کشورهای اسلامی باید انجام بدهند، و انقلاب سیاسی اسلامی را به پیروزی برسانند.

7. لزوم وحدت اسلامی

از طرفی، وطن اسلام را استعمارگران و حکام مستبد و جاه طلب تجزیه کرده‌اند. امت اسلام را از هم جدا کرده و به صورت چندین ملت مجزا درآورده‌اند. یک زمان هم که دولت بزرگ عثمانی به وجود آمد، استعمارگران آن را تجزیه کردند. روسیه و انگلیس و اتریش و سایر دولتهای استعماری متحد شدند، و با آن جنگها کردند، و هر کدام قسمتی از قلمرو آن را به تصرف یا تحت نفوذ خود درآوردند.

ما برای اینکه وحدت امت اسلام را تأمین کنیم و وطن اسلامی را از تصرف و نفوذ استعمارگران و دولت‌های دست‌نشانده آنها خارج و آزاد کنیم راهی جز تشکیل حکومت نداریم. تشکیل حکومت برای حفظ نظام و وحدت مسلمین است. چنانچه که حضرت زهرا(س) در خطبه خود می‌فرمایند: «امامت برای حفظ نظام و تبدیل افتراق مسلمین به اتحاد است».

8. لزوم نجات مردم مظلوم و محروم:

امروز که استعمارگران بوسیله عمال سیاسی خود بر مردم مسلط شده و نظامات ظالمانه‌ای را تحمیل کرده‌اند و مردم را به دو دسته تقسیم نموده‌اند، ظالم و مظلوم، که در یک طرف میلیون‌ها مسلمان محروم و مظلوم و در یک طرف اقلیت ثروتمند و صاحب قدرت سیاسی، که عیاش و هرزه‌گرد و فاسدند. ما وظیفه داریم حکومت‌های ظالم را سرنگون و حکومت اسلامی را مستقر سازیم. همین وظیفه است که امیر المؤمنین (ع) در وصیت معروف به دو فرزند بزرگوارش تذکر می‌دهد و می‌فرماید: وَ كُنَّا لِلظَّالِمِ حَصْمًا، وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا³ (دشمن ستمگر، و یاور و پشتیبان ستم‌دیده باشید). همچنین در علت قبول حکومت فرمودند:

³ - نهج البلاغه، نامه 47.

سوگند به آنکه بذر را بشکافت و جان را بیافرید، اگر حضور یافتن بیعت کنندگان نبود و حجت بر لزوم تصدی من با وجود یافتن نیروی مددکار تمام نمی‌شد، و اگر نبود که خدا از علمای اسلام پیمان گرفته که بر پرخوری و غارتگری ستمگران و گرسنگی جانکاه و محرومیت ستمدیدگان خاموش نمانند، زمام حکومت را رها می‌ساختم و از پی آن نمی‌گشتم. و دیدید که این دنیاتان و مقام دنیایی‌تان در نظرم از نمی‌که از عطسه بزی بیرون می‌پرد ناچیزتر است.⁴

9. لزوم حکومت از نظر اخبار و احادیث:

طبق ضرورت عقل و ضرورت احکام اسلام و رویه رسول اکرم (ص) و حضرت امیر المؤمنین (ع) و مفاد آیات و روایات، تشکیل حکومت لازم است. به عنوان نمونه امام رضا(ع) در روایتی علل و دلایل بسیاری بر اینکه چرا خداوند «اولی الامر» قرار داده و به اطاعت آنان امر کرده است بیان می‌کند؛

امام رضا علیه السلام می‌فرماید :

«اگر کسی بپرسد چرا خدای حکیم اولی الامر قرار داده و به اطاعت آنان امر کرده است. جواب داده خواهد شد که به علل و دلایل بسیار چنین کرده است.

1- از آن جمله، اینکه چون مردم بر طریقه مشخص و معینی نگهداشته شده، و دستور یافته‌اند که از این طریقه تجاوز نمایند و از حدود و قوانین مقرر درنگذرند، زیرا که با این تجاوز و تخطی دچار فساد خواهند شد، و از طرفی این امر به تحقق نمی‌پیوندد و مردم بر طریقه معین نمی‌روند و نمی‌مانند و قوانین الهی را برپا نمی‌دارند، مگر در صورتی که فرد (یا قدرت) امین و پاسداری بر ایشان گماشته شود که عهده‌دار این امر باشد و نگذارد پا از دایره حقتشان بیرون نهند، یا به حقوق دیگران تعدی کنند- زیرا اگر چنین نباشد و شخص یا قدرت بازدارنده‌ای گماشته نباشد، هیچ کس لذت و منفعت خویش را که با فساد دیگران ملازمه دارد فرو نمی‌گذارد و در راه تأمین لذت و نفع شخصی به ستم و تباهی دیگران می‌پردازد.

2- و علت و دلیل دیگر اینکه ما هیچ یک از فرقه‌ها یا هیچ یک از ملتها و پیروان مذاهب مختلف را نمی‌بینیم که جز به وجود یک برپا نگهدارنده نظم و قانون و یک رئیس و رهبر توانسته باشد به حیات خود ادامه داده باقی بماند، زیرا برای گذران امر دین و دنیای خویش ناگزیر از چنین شخص هستند؛ بنا بر این، در حکمت خدای حکیم روا نیست که مردم، یعنی آفریدگان خویش، را بی‌رهبر و بی‌سرپرست رها کند؛ زیرا خدا می‌داند که به وجود چنین شخصی نیاز دارند، و موجودیتشان

⁴- نهج البلاغه، خطبه 3 (شقشقیه).

جز به وجود وی قوام و استحکام نمی‌یابد؛ و به رهبری اوست که با دشمنانشان می‌جنگند؛ و درآمد عمومی را میانشان تقسیم می‌کنند؛ و نماز جمعه و جماعت را برگزار می‌کنند؛ و دست ستمگران جامعه را از حریم حقوق مظلومان کوتاه می‌دارند.

3- و باز از جمله آن علل و دلایل، یکی این است که اگر برای آنان امام برپا نگهدارنده نظم و قانون، خدمتگزار امین و نگاهبان پاسدار و امانتداری تعیین نکنند، دین به کهنگی و فرسودگی دچار خواهد شد، و آیین از میان خواهد رفت؛ و سنن و احکام اسلامی دگرگونه و وارونه خواهد گشت؛ و بدعتگذاران چیزها در دین خواهند افزود؛ و ملحدان و بی‌دینان چیزها از آن خواهند کاست، و آن را برای مسلمانان به گونه‌ای دیگر جلوه خواهند داد. زیرا می‌بینیم که مردم ناکاملند و نیازمند کمالند؛ علاوه بر اینکه با هم اختلاف دارند و تمایلات گوناگون و حالات متشتت دارند. بنا بر این، هرگاه کسی را که برپا نگهدارنده نظم و قانون باشد و پاسدار آنچه پیامبر آورده بر مردم نگماشته بود، به چنان صورتی که شرح دادیم، فاسد می‌شدند؛ و نظامات و قوانین و سنن و احکام اسلام دگرگونه می‌شد و عهدها و سوگندها دگرگون می‌گشت. و این تغییر سبب فساد همگی مردمان و بشریت به تمامی است.⁵

چنانکه از فرمایش امام رضا(ع) استنباط می‌شود این علل و دلایل موقتی و محدود به زمانی نیستند مثلاً تعدی و تجاوز مردم از قوانین اسلام ممکن است در هر زمانی اتفاق بیفتد پس در نتیجه لزوم تشکیل حکومت اسلامی همیشگی است.

5- کتاب ولایت فقیه. ص 38 به نقل از: علل الشرائع، ج 1، ص 251، باب 182، حدیث 9.

طرز حکومت اسلامی

اختلاف آن با سایر طرز حکومت‌ها

حکومت اسلامی هیچ یک از انواع طرز حکومت‌های موجود نیست. مثلاً استبدادی نیست که رئیس دولت مستبد و خودرأی باشد. البته مشروطه به معنی متعارف فعلی آن که تابع آراء اشخاص باشد هم نیست. حکومت اسلامی مشروطه هست از این جهت که حکومت‌کنندگان در اجرا و اراده مقید به یک مجموعه شرط (قانون) هستند که در قرآن و سنت رسول اکرم (ص) معین گشته است. حکومت اسلامی، حکومت سلطنتی هم نیست تا چه رسد به شاهنشاهی و امپراطوری، در این نوع حکومت‌ها حکام بر جان و مال مردم «مسلط» هستند و خودسرانه در آن دخل و تصرف می‌کنند.

فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومت‌های مشروطه سلطنتی⁶ و جمهوری⁷ در همین است: در اینکه نمایندگان مردم، یا شاه، در این گونه رژیم‌ها به قانونگذاری می‌پردازند؛ در صورتی که قدرت مقننه و اختیار تشریح در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است. هیچ کس حق قانونگذاری ندارد؛ و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی‌توان به مورد اجرا گذاشت. مجموعه قوانین اسلام که در قرآن و سنت گرد آمده توسط مسلمانان پذیرفته و مطاع شناخته شده است. این توافق و پذیرفتن، کار حکومت را آسان نموده و به خود مردم متعلق کرده است.

از این جهت حکومت اسلامی حکومت قانون الهی بر مردم است. حکومت اسلام، حکومت قانون است در این حکومت، حاکمیت منحصر به خداست و قانون، حکم خداست. همه افراد از رسول اکرم (ص) تا خلفای آن حضرت و سایر افراد تا ابد تابع قانون هستند تبعیت از رسول اکرم (ص) هم به حکم خداست که می‌فرماید «و اطیعوا الرسول».

⁶ - پادشاهی یا سلطنت شکلی است از نظام حکومت که در آن رئیس کشور عنوان پادشاه یا ملکه دارد. ویژگی این نوع نظام جانشینی ارثی است اگر چه گاه به صورت انتخاب از سوی شاه یا دیگران انجام می‌پذیرد. حکومت سلطنتی گاه نامحدود است و تمامی اقتدارات دولتی در دست شاه بوده و قوای سه گانه از او ناشی می‌شود که آن را سلطنت مطلقه گویند. و گاه اقتدارات شاه توسط مجلس قانون گذاری محدود می‌شود و وضع قوانین به نمایندگان مردم تفویض می‌گردد. این نوع حکومت را سلطنت مشروطه نامند.

⁷ - جمهوری نوعی حکومت است که زمامدار آن توسط رأی مستقیم یا غیر مستقیم مردم انتخاب می‌شود. در این شکل از حکومت توارث دخالتی ندارد و مدت ریاست محدود است. جمهوری رژیم کشورهائی است که دمکراسی پارلمانی دارند، اما گاه بر حکومت‌های دیکتاتوری غیر سلطنتی نیز اطلاق می‌شود.

پیروی از متصدیان حکومت یا «اولی الامر» نیز به حکم الهی است آن جا که می فرماید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۸.

شرایط زمامدار:

1- شرایط عامه برای زمامداری مثل عقل و تدبیر ، 2- علم به قانون 3- عدالت

چون حکومت اسلامی، حکومت قانون است برای زمامدار علم به قانون لازم می باشد. نه فقط برای زمامدار بلکه برای همه افراد هر شغل یا وظیفه یا مقامی داشته باشند چنین علمی ضرورت دارد. منتهی حاکم باید افضلیت علمی داشته باشد. آن چه در زمان رسول اکرم(ص) و ائمه اطهار(ع) ما درباره آن صحبت کردند و بین مسلمانان هم مسلم بوده این است که حاکم باید احکام اسلام را بداند یعنی قانون دان باشد. عقل همین را اقتضا دارد، زیرا حکومت اسلامی حکومت قانون است. اگر زمامدار مطالب قانونی را نداند لایق حکومت نیست. چون اگر تقلید کند قدرت حکومت شکسته می شود و اگر نکند نمی تواند حاکم و مجری قانون اسلام باشد.

زمامدار باید عدالت داشته از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار باشد و دامنش به معاصی و گناه آلوده نباشد «ولاینال عهدی الظالمین»^۹. اگر زمامدار عادل نباشد در دادن حقوق مسلمین، اخذ مالیاتها و صرف صحیح آن، و اجرای قانون، عادلانه رفتار نخواهد کرد. بنابراین، نظریه شیعه در مورد طرز حکومت و این که چه کسانی باید عهده دار آن شوند در دوره رحلت پیامبر اکرم(ص) تا زمان غیبت واضح است.

شرایط زمامدار در دوره غیبت

اکنون که دوران غیبت امام(عج) پیش آمده و بناست احکام حکومتی اسلام باقی بماند و استمرار پیدا کند و هرج و مرج روا نیست، تشکیل حکومت لازم می آید. اگر خدا شخص معینی را برای حکومت تعیین نکرده لکن آن خاصیت

^۸- نساء / 59.

^۹- (بقره / 124).

حکومتی را که از صدر اسلام تا زمان حضرت صاحب(عج) موجود بود برای بعد از غیبت هم قرار داده است. این خاصیت که عبارت از علم به قانون و عدالت باشد در عده بیشماری از فقهای عصر ما موجود است. اگر با هم اجتماع کنند، می‌توانند حکومت عدل عمومی در عالم تشکیل دهند.

ولایت فقیه:

اگر فرد لایقی که دارای این دو خصلت باشد پیا خاست و تشکیل حکومت داد همان ولایتی را دارد که حضرت رسول اکرم(ص) در امر اداره جامعه داشت. این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم(ص) بیشتر از امیرالمؤمنین بوده یا اختیارات حکومتی امیرالمؤمنین بیشتر از فقیه است باطل و غلط است. البته فضائل حضرت رسول اکرم(ص)، حضرت امیرالمؤمنین از همه عالم بیشتر است. لکن زیادی فضائل معنوی، اختیارات حکومتی را افزایش نمی‌دهد.

ولایت اعتباری:

وقتی می‌گوییم ولایتی را که رسول اکرم(ص) و ائمه(ع) داشتند، بعد از غیبت، فقیه عادل دارد، برای هیچ کس این توهم نباید پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمه(ع) و رسول اکرم(ص) است. زیرا اینجا صحبت از مقام نیست؛ بلکه صحبت از وظیفه است.

ولایت، یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس، یک وظیفه سنگین و مهم است؛ نه اینکه برای کسی شأن و مقام غیر عادی به وجود بیاورد و او را از حد انسان عادی بالاتر ببرد. ولایت فقیه از امور اعتباری عقلایی¹⁰ است و واقعیتی جز جعل(قرار دادن و تعیین) ندارد؛ مثل این است که امام(ع) کسی را برای حضانت، حکومت، یا منصبی از مناصب، تعیین کند. در این موارد معقول نیست که رسول اکرم(ص) و امام با فقیه فرق داشته باشد.

. آیا در اجرای حدود بین رسول اکرم(ص) و امام و فقیه امتیازی است؟ یا چون رتبه فقیه پایین‌تر است باید کمتر بزند؟ همین ولایتی که برای رسول اکرم(ص) و امام در تشکیل حکومت و اجرا و تصدی اداره هست، برای فقیه هم هست.

¹⁰ - امور اعتباری، در برابر امور تکوینی، اموری را گویند که به فرض و جعل و قرارداد ایجاد می‌شود و آن را به واضع و جاعل آن نیست دهند. چنانچه اگر وضع آن شارع باشد، آن را اعتبار شرعی نامند. و اگر واضع آن مردم باشند که برای اداره امور زندگی خود وضع و جعل کنند، آن را اعتبار عقلایی گویند.

پس از ثبوت این مطلب، لازم است که فقها اجتماعاً یا انفراداً برای اجرای حدود و حفظ ثغور و نظام حکومت شرعی تشکیل دهند. این امر اگر برای کسی امکان داشته باشد، واجب عینی است؛ و گر نه واجب کفایی است. در صورتی هم که ممکن نباشد، ولایت ساقط نمی‌شود، زیرا از جانب خدا منصوبند. اگر توانستند، باید مالیات، زکات، خمس و خراج را بگیرند و در مصالح مسلمین صرف کنند؛ و اجرای حدود کنند. این طور نیست که حالا که نمی‌توانیم حکومت عمومی و سراسری تشکیل بدهیم، کنار بنشینیم؛ بلکه تمام امور [ی] که مسلمین [بدان] محتاجند و از وظایفی است که حکومت اسلامی باید عهده‌دار شود، هر مقدار که می‌توانیم باید انجام دهیم.

ولایت تکوینی:

لازمه اثبات ولایت و حکومت برای امام معصوم (ع) این نیست که مقام معنوی نداشته باشد. برای امام مقامات معنوی هم هست که جدا از وظیفه حکومت است و آن، مقام خلافت کلی الهی است. خلافتی است تکوینی که به موجب آن جمیع ذرات در برابر «ولی امر» خاضعند. چنانچه به حسب روایات، این مقامات معنوی برای حضرت زهرا (س) هم است با این که آن حضرت نه حاکم است و نه قاضی. این مقامات سوای وظیفه حاکم است.

حکومت وسیله ای برای تحقق هدف های عالی

عهده‌دار شدن حکومت فی حد ذاته، شأن و مقامی نیست بلکه وسیله انجام وظیفه اجرای احکام و برقراری نظام عادلانه اسلام است. بدیهی است تصدی حکومت به دست آوردن یک وسیله است؛ نه اینکه یک مقام معنوی باشد؛ زیرا اگر مقام معنوی بود، کسی نمی‌توانست آن را غصب کند یا رها سازد. هرگاه حکومت و فرماندهی وسیله اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام شود، قدر و ارزش پیدا می‌کند؛ و متصدی آن صاحب ارجمندی و معنویت بیشتر می‌شود. بعضی از مردم چون دنیا چشمشان را پر کرده، خیال می‌کنند که ریاست و حکومت فی نفسه برای ائمه (ع) شأن و مقامی است، که اگر برای دیگری ثابت شد دنیا به هم می‌خورد. حال آنکه نخست وزیر شوروی یا انگلیس و رئیس جمهور امریکا حکومت دارند، منتها کافرند. کافرند، اما حکومت و نفوذ سیاسی دارند.

هدف های عالی حکومت:

حضرت امیرالمؤمنین(ع) درباره اینکه چرا حاکم و فرمانده و عهده‌دار کار حکومت شده، تصریح می‌کند که برای هدفهای عالی؛ برای اینکه حق را برقرار کند و باطل را از میان ببرد. فرمایش امام این است که خدایا تو می‌دانی ما برای به دست آوردن منصب و حکومت قیام نکرده‌ایم؛ بلکه مقصود ما نجات مظلومین از دست ستمکاران است. آنچه مرا وادار کرد که فرماندهی و حکومت بر مردم را قبول کنم، این بود که خدای تبارک و تعالی از علما تعهد گرفته و آنان را موظف کرده که بر پرخوری و بهره‌مندی ظالمانه ستمگران و گرسنگی جانکاه ستمدیدگان سکوت ننمایند.¹¹ یا می‌فرماید: خدایا، تو خوب می‌دانی که آنچه از ما سر زده و انجام شده، رقابت برای به دست گرفتن قدرت سیاسی، یا جستجوی چیزی از اموال ناچیز دنیا نبوده است.

بلکه برای این بود که اصول روشن دینت را بازگردانیم و به تحقق رسانیم؛ و اصلاح را در کشورت پدید آوریم؛ تا در نتیجه آن بندگان ستمدیده‌ات ایمنی یابند؛ و قوانین (یا قانون جزای) تعطیل شده و بی‌اجرا مانده‌ات به اجرا درآید و برقرار گردد.

خصال لازم برای تحقق این هدفها

حاکمی که می‌خواهد به وسیله تشکیلات دولت و قدرت آمرانه‌ای که دارد هدفهای عالی اسلام را عملی کند، همان هدفهایی را که امام (ع) شرح داد، بایستی همان خصال ضروری را که سابقاً اشاره کردیم داشته باشد؛ یعنی، عالم به قانون و عادل باشد. به همین جهت، حضرت امیرالمؤمنین (ع) به دنبال فرمایشات خود در تعیین هدفهای حکومت به خصال لازم حاکم اشاره می‌فرماید:

خدایا، من اولین کسی بودم که رو به تو آوردم؛ و (دینت را که بر زبان رسول الله (ص) جاری شد) شنیدم و پذیرفتم. هیچ کس جز پیغمبر خدا (ص) در نمازگزاردن بر من سبقت نجست. و شما مردم خوب می‌دانید که شایسته نیست کسی که بر نوامیس و خونها و درآمدها و احکام و قوانین و پیشوایی مسلمانان ولایت و حکومت پیدا می‌کند بخیل باشد تا بر اموال مسلمانان حرص ورزد.

و باید که جاهل (و ناآگاه از قوانین) نباشد تا از روی نادانی مردم را به گمراهی بکشاند. و باید که جفاکار و خشن نباشد تا به علت جفای او مردم با او قطع رابطه و مراوده کنند. و نیز باید که از دولتها ترسد تا با یکی دوستی و با دیگری دشمنی کند.

¹¹ - نهج البلاغه، خطبه 3 (شششنبه).

و باید که در کار قضاوت رشوه خوار نباشد تا حقوق افراد را پایمال کند و نگذارد حق به حقدار برسد. و نباید که سنت و قانون را تعطیل کند تا امت به گمراهی و نابودی نرود.¹²

مطالب این روایت حول دو موضوع دور می‌زند: یکی علم، و دیگری عدالت. و این دو را خصلت ضروری والی قرار داده است.

¹² - نهج البلاغه، خطبه 131.

ولایت فقیه به استناد اخبار و احادیث:

حدیث اول: جانشینان رسول اکرم (ص) فقهای عادلند

قال امیر المؤمنین (ع): قال رسول الله (ص): «اللهم ارحم خلفائی - ثلاث مرات - قیل یا رسول الله و من خلفائک؟ قال: الذین یأتون من بعدی، یروون حدیثی و سنتی فیعلمونها الناس من بعدی».

امیر المؤمنین (ع) می فرماید که رسول الله (ص) فرمود: خدایا، جانشینان مرا رحمت کن. و این سخن را سه بار تکرار فرمود. پرسیده شد که ای پیغمبر خدا، جانشینانت چه کسانی هستند. فرمود: کسانی که بعد از من می آیند، حدیث و سنت مرا نقل می کنند، و آن را پس از من به مردم می آموزند.

این حدیث آنهایی را شامل می شود که علوم اسلام را گسترش می دهند و احکام اسلام را بیان می کنند مردم را برای اسلام تربیت و آماده می سازند.

این حدیث شامل فقها می شود زیرا سنن الهی که عبارت است از تمام احکام، و از این باب که بر پیغمبر اکرم (ص) وارد شده سنن رسول الله (ص) نامیده شده است. پس کسی که می خواهد سنن رسول اکرم (ص) را نشر دهد باید تمام احکام الهی را بداند و موازینی را که برای آن تعیین کرده اند بداند. پس منظور از خلفاء، فقهای اسلام اند، فقهایی که عادل اند زیرا اگر عادل نباشند مثل قضاتی هستند که روایت ضد اسلام جعل کرده اند. پس دلالت حدیث شریف بر ولایت فقیه جای تردیدی ندارد چرا که خلافت همان جانشینی نبوت در تمام شؤون است.

حدیث دوم: فقها حافظ اسلام هستند

ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام یقول: ... لأن المؤمنین الفقهاء حصون الاسلام کحصن سور المدینة لها ...»

این که فرموده اند «فقهاء حصون اسلامند» یعنی فقها مکلفند اسلام را حفظ کنند و زمینه ای فراهم آورند که بتوانند حافظ اسلام باشند و این از اهم واجبات است و از واجبات مطلق می باشد نه مشروط. و از جاهایی است که فقهای اسلام باید به دنبالش بروند آن است که خود را مجهز به تشکیلات و لوازم و قدرتی کنند تا بتوانند حافظ اسلام باشند.

حدیث سوم:

قال رسول الله (ص): الفقهاء امناء الرسل ما لم يدخلوا في الدنيا. قيل يا رسول الله (ص) و ما دخولهم في الدنيا؟ قال: اتّباع السلطان فإذا فعلوا ذلك فاحذروهم على دينكم.

فقها امين و مورد اعتماد پیامبرانند تا هنگامی که وارد (مطامع و لذایذ و ثروت‌های ناروای) دنیا نشده باشند. گفته شد: ای پیغمبر خدا، وارد شدنشان به دنیا چیست. می‌فرماید: پیروی کردن از قدرت حاکمه. بنا بر این اگر چنان کردند، بایستی از آنها بر دینتان بترسید و پرهیز کنید.

ما فقط درباره جمله «الفقهاء امناء الرسل» بحث می‌کنیم و ابتدا باید ببینیم وظایف پیامبران چیست تا معلوم شود فقها که مورد اعتماد و امانتدار ایشان هستند چه وظایفی دارند.

هدف بعثت‌ها و وظائف انبیاء:

هدف بعثت انبیاء تنها مسأله‌گویی و بیان احکام نیست. مهمترین وظیفه انبیاء (ع) برقراری یک نظام عادلانه اجتماعی از طریق اجرای قوانین و احکام است که البته با بیان احکام و نشر تعالیم و عقاید الهی ملازمه دارد. بنابراین، «الفقهاء امناء الرسل» یعنی کلیه اموری که به عهده پیغمبران است فقهای عادل موظف به انجام آنند. مراد از امناء الرسل کسانی هستند که از هیچ حکمی تخلف نکنند و پاک و منزّه باشند. چنانچه در ذیل حدیث می‌فرماید: «ما لم يدخلوا في الدنيا..» یعنی تا هنگامی که به منجلاّب دنیا آلوده نشده اند. ما لم يدخلوا في الدنيا. یعنی تا هنگامی که به منجلاّب دنیا طلبی درنیامده‌اند. پس اگر فقیهی در فکر جمع‌آوری مال دنیا باشد، عادل نیست، و نمی‌تواند امین رسول اکرم (ص) و مجری احکام اسلام باشد. فقط فقهای عادلند که احکام اسلام را اجرا کرده نظامات آن را مستقر می‌گردانند.

قضاوت متعلق به کیست؟

ابی-عبدالله (ع) قال: قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه لشریح: یا شریح قد جلست مجلساً یا یجلسه (ماجلسه) الا نبی او وصی نبی او شقی»

حضرت امیر المؤمنین (ع) خطاب به شریح می‌فرماید: تو بر مقام و منصبی قرار گرفته‌ای که جز نبی یا وصی نبی و یا شقی کسی بر آن قرار نمی‌گیرد. از روایت برمی‌آید که تصدی منصب قضا با پیغمبر (ص) یا وصی او است. در اینکه فقهای عادل به حسب تعیین ائمه (ع) منصب قضا (دادرسی) را دارا هستند و منصب قضاوت از مناصب فقهای عادل

است، اختلافی نیست. نظر به اینکه فقها مقام نبوت را دارا نمی باشند و شکی نیست که شقی هم نیستند بالضرورة باید بگوییم که «اوصیاء» یعنی جانشینان رسول اکرم(ص) می باشند. در هر حال از روایت می فهمیم که فقها اوصیاء رسول اکرم(ص) هستند و اموری که از طرف رسول الله(ص) به ائمه(ع) واگذار شده برای آنان نیز ثابت است .

حدیث پنجم: ابی عبدالله (ع) قال: اتقوا الله الحکومه فإن الحکومه انما هی للإمام العالم بالقضاء العادل فی المسلمین الا نبی او وصی نبی.

امام می فرماید: از حکم کردن (دادرسی) بپرهیزید، زیرا حکومت (دادرسی) فقط برای امامی است که عالم به قضاوت (و آیین دادرسی و قوانین) و عادل در میان مسلمانان باشد، برای پیغمبر است یا وصی پیغمبر.

بنا بر این روایت سه شرط برای قضاوت وجود دارد: 1- امام بودن به معنای ریاست و پیشوایی 2- عالم به قضا یعنی به علم قضاوت و دادرسی عالم باشد. 3- عادل باشد .

بنابراین یک فقیه عادل تمامی شرایط بالا را دارا می باشد همچنین امام بودن در دوران غیبت.

در رویدادهای اجتماعی به چه کسی رجوع کنیم؟

در توقیعی از امام زمان(عج) آمده است « و أما الحوادث الواقعة فارجعوا إلی رواة احادیثنا فإنهم حجتی علیکم و أنا حجة الله»

..در حوادث و پیشامدها به راویان حدیث ما رجوع کنید، زیرا آنان حجت من بر شمايند، و من حجت خدايم...

منظور از حوادث واقعه، پیشامدهای اجتماعی و گرفتاریهایی بوده که برای مردم و مسلمین روی می داده است. همچنین «حجة الله» کسی است که خداوند او را برای انجام اموری قرار داده است و تمام کارها، افعال و اقوال او حجت بر مسلمین است. امروز فقهای اسلام حجت بر مردم هستند. همانطور که حضرت رسول(ص) حجت خدا بود و همه امور به او سپرده شده بود و هرکس تخلف می کرد بر او احتجاج می شد. فقها از طرف امام(ع) حجت بر مردم هستند، همه امور و تمام کارهای مسلمین به آنان واگذار شده است.

عمر بن حنظله: قالت سألت أبا عبد الله (ع) عن رجلين من أصحابنا بينهما منازعة في دين أو ميراث فتحاكما إلى السلطان وإلى القضاة أ يحل ذلك؟ قال: مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ، فِي حَقِّ أَوْ بَاطِلٍ، فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاعُوتِ وَ مَا يُحْكَمُ لَهُ، فَإِنَّمَا يَأْخُذُهُ سُخْتًا وَ إِن كَانَ حَقًّا ثَابِتًا لَهُ، لَأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاعُوتِ وَ مَا أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُكْفَرَ بِهِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاعُوتِ وَ قَدْ أَمَرُوا أَنْ يُكْفَرُوا بِهِ. فَكَيْفَ يَصْنَعَان؟ قَالَ: يَنْظُرَانِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا... فَاتَّيَرَضُوا بِهِ حَكْمًا. فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَائِدَتِكُمْ حَاكِمًا.

عمر بن حنظله می‌گوید از امام صادق (ع) درباره دو نفر از دوستانمان (یعنی شیعه) که نزاعی بینشان بود در مورد قرض یا میراث، و به قضات برای رسیدگی مراجعه کرده بودند، سؤال کردم که آیا این رواست؟ فرمود: هر که در مورد دعاوی حق یا دعاوی ناحق به ایشان مراجعه کند، در حقیقت به طاغوت (یعنی قدرت حاکمه ناروا) مراجعه کرده باشد؛ و هر چه را که به حکم آنها بگیرد، در حقیقت به طور حرام می‌گیرد؛ گرچه آن را که دریافت می‌کند حق ثابت او باشد؛ زیرا که آن را به حکم و با رأی طاغوت و آن قدرتی گرفته که خدا دستور داده به آن کافر شود. خدای تعالی می‌فرماید: يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاعُوتِ وَ قَدْ أَمَرُوا أَنْ يُكْفَرُوا بِهِ. پرسیدم چه باید بکنند. فرمود: باید نگاه کنند ببینند از شما چه کسی است که حدیث ما را روایت کرده، و در حلال و حرام ما مطالعه نموده، و صاحب نظر شده و احکام و قوانین ما را شناخته است ... بایستی او را به عنوان قاضی و داور بپذیرند؛ زیرا که من او را حاکم بر شما قرار داده‌ام.

امام صادق (ع) در روایت مقبوله عمر بن حنظله از مراجعه به مقامات حکومتی ناروا (طاغوت) چه اجرایی و چه قضائی نهی کرده‌اند و دستور می‌دهند که ملت اسلام در امور خود نباید به سلاطین و حکام جور و قضاتی که از عمال آنها هستند رجوع کنند. این حکم سیاسی اسلام است. به موجب این حکم با خودداری مردم از مراجعه به طاغوت، دستگاه های دولتی جائز و غیراسلامی بسته می‌شود. امام صادق (ع) ابهامی در روایت قرار نداده و مرجع امور را راویان حدیثی که بر حلال و حرام قواعد نظر دارد و به احکام معرفت دارند معرفی می‌کند.

همچنین امام صادق (ع) می‌فرماید «فإني قد جعلته عليكم حاكماً» من کسی را که دارای چنین شرایطی باشد حاکم بر شما قرار دادم. پس از صدر و ذیل روایت و آیه-ای که در حدیث ذکر شده استفاده می‌شود که موضوع تنها تعیین قاضی نیست و این فرمان امام (ع)، فرمان کلی و عمومی است.

[امام خمینی احادیث دیگری نیز ذکر کرده اند که جهت مطالعه می‌توانید به کتاب ولایت فقیه ایشان مراجعه کنید]

اینکه ما بحث از ولایت فقیه نوشتیم و می‌دانیم ولایت فقیه بحث تازه-ای نیست. مثلاً در قضیه حرمت تنباکو همه علماء از حکم میرزای شیرازی متابعت کردند یا در حکم جهاد - البته اسم آن دفاع بود- میرزا محمد تقی شیرازی [در

جنگهای ایران و روس] وضع به همین صورت بوده است. این مثال ها نشان می دهد که مسئله ولایت فقیه تازگی ندارد. و از خیلی قبل ترها مطرح و مورد بحث بوده است که این مثال ها مؤید عملی این مطلب است.

به طوری که نقل کردند، مرحوم کاشف الغطاء نیز بسیاری از این مطالب را فرموده اند. عرض کردم که از متأخرین، مرحوم نراقی، همه شئون رسول الله (ص) را برای فقها ثابت می دانند. و مرحوم آقای نایینی نیز می فرمایند که این مطلب از مقبوله عمر بن حنظله استفاده می شود. در هر حال طرح این بحث تازگی ندارد؛ و ما فقط موضوع را بیشتر مورد بررسی قرار دادیم، و شعب حکومت را ذکر کرده در دسترس آقایان گذاشتیم تا مسأله روشتر گردد. و تبعاً لأمر الله تعالی فی کتابه و لسان نبیه (ص) کمی از مطالب مورد احتیاج روز را نیز بیان کردیم؛ و گر نه مطلب همان است که بسیاری فهمیده اند .

ما اصل موضوع را طرح کردیم. و لازم است نسل حاضر و نسل آینده در اطراف آن بحث و فکر نمایند؛ و راه به دست آوردن آن را پیدا کنند. سستی، سردی، و یأس را از خود دور نمایند. و ان شاء الله تعالی کیفیت تشکیل و سایر متفرعات آن را با مشورت و تبادل نظر به دست بیاورند؛ و کارهای حکومت اسلامی را به دست کارشناسان امین و خردمندان معتقد بسپارند؛ و دست خائن را از حکومت، وطن و بیت المال مسلمین قطع کنند. و مطمئن باشند که خداوند توانا با آنهاست.

برنامه مبارزه

تبلیغات و تعلیمات

ما موظفیم برای تشکیل حکومت اسلامی جدیت کنیم. اولین فعالیت ما را در این راه تبلیغات تشکیل می‌دهد. بایستی از راه تبلیغات پیش بیایم. در همه عالم و همیشه همین طور بوده است. چند نفر با هم می‌نشستند، فکر می‌کردند، تصمیم می‌گرفتند، و به دنبال آن تبلیغات می‌کردند؛ کم کم بر نفرات همفکر اضافه می‌شد؛ سرانجام به صورت نیرویی در یک حکومت بزرگ نفوذ کرده یا با آن جنگیده، آن را ساقط می‌کردند.

شما الآن نه کشوری دارید و نه لشکری؛ ولی تبلیغات برای شما امکان دارد. و دشمن نتوانسته همه وسایل تبلیغاتی را از دست شما بگیرد. البته مسائل عبادی را باید یاد بدهید، اما مهم مسائل سیاسی اسلام است؛ مسائل اقتصادی و حقوقی اسلام است. اینها محور کار بوده و باید باشد. وظیفه ما این است که از حالا برای پایه‌ریزی یک دولت حقه اسلامی کوشش کنیم؛ تبلیغ کنیم؛ تعلیمات بدهیم؛ همفکر بسازیم؛ یک موج تبلیغاتی و فکری به وجود بیاوریم؛ تا یک جریان اجتماعی پدید آید، و کم کم توده‌های آگاه وظیفه‌شناس و دیندار در نهضت اسلامی متشکل شده، قیام کنند و حکومت اسلامی تشکیل دهند.

تبلیغات و تعلیمات دو فعالیت مهم و اساسی ماست. وظیفه فقهاست که عقاید و احکام و نظامات اسلام را تبلیغ کنند و به مردم تعلیم دهند تا زمینه برای اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام در جامعه فراهم شود. در روایت ملاحظه کردید که در وصف جانشینان پیغمبر اکرم (ص)، یعنی فقها آمده است که *یعلّمونها الناس* یعنی دین را به مردم تعلیم می‌دهند.

مخصوصاً در شرایط کنونی که سیاستهای استعماری و حکام ستمگر و خائن و یهود و نصاری و مادیون در تحریف حقایق اسلام و گمراه کردن مسلمانان تلاش می‌کنند. در این شرایط مسئولیت ما برای تبلیغات و تعلیمات بیش از هر وقت است. امروز می‌بینیم که یهودیها، خذله‌م اللّٰه، در قرآن تصرف کرده‌اند؛ و در قرآنهايي که در مناطق اشغالی چاپ کرده‌اند تغییراتی داده‌اند. ما موظفیم از این تصرفات خائنانه جلوگیری کنیم. باید فریاد زد و مردم را متوجه کرد تا معلوم شود که یهودیها و پشتیبانان خارجی آنها کسانی هستند که با اساس اسلام مخالفند؛ و می‌خواهند حکومت یهود در دنیا تشکیل دهند. و چون جماعت مودی و فعالی هستند، می‌ترسم نعوذ باللّٰه روزی به مقصود برسند؛ و سستی

بعضی از ما باعث شود که یکوقت حاکم یهودی بر ما حکومت کند. خدا آن روز را نیاورد. از طرف دیگر عده‌ای از مستشرقین، که عمال تبلیغاتی مؤسسات استعماری هستند، مشغول فعالیتند تا حقایق اسلام را تحریف و وارونه کنند.

ما موظفیم ابهامی را که نسبت به اسلام به وجود آورده‌اند برطرف سازیم. تا این ابهام را از اذهان نزداییم، هیچ کاری نمی‌توانیم انجام بدهیم. ما باید خود و نسل آینده را وادار کنیم؛ و به آنها سفارش کنیم که نسل آتیه خویش را نیز مأمور کنند این ابهامی را که بر اثر تبلیغات سوء چند صد ساله نسبت به اسلام در اذهان حتی بسیاری از تحصیل‌کرده‌های ما، پیدا شده رفع کنند؛ جهان‌بینی و نظامات اجتماعی اسلام را معرفی کنند.

اجتماعات در خدمت تبلیغات و تعلیمات:

بسیاری از احکام عبادی اسلام منشأ خدمات اجتماعی و سیاسی است. عبادت‌های اسلامی اصولاً توأم با سیاست و تدبیر جامعه است. مثلاً نماز جماعت و اجتماع حج و جمعه در عین معنویت و آثار اخلاقی و اعتقادی حائز آثار سیاسی است. اسلام این گونه اجتماعات را فراهم کرده تا از آنها استفاده دینی بشود. باید از این اجتماعات به منظور تبلیغات و تعلیمات دینی و توسعه نهضت اعتقادی و سیاسی اسلام استفاده کنیم.

مقاومت در مبارزه ای طولانی:

هیچ عاقلی انتظار ندارد که تبلیغات و تعلیمات ما بزودی به تشکیل حکومت اسلامی منتهی شود. برای توفیق یافتن در استقرار حکومت اسلامی احتیاج به فعالیت‌های متنوع و مستمری داریم. این هدفی است که احتیاج به زمان دارد. فعالیت‌های ما اگر هم برای نسل آینده نتیجه بدهد، باید دنبال شود. چون خدمت به اسلام است و در راه سعادت انسانهاست؛ و امر شخصی نیست که بگوییم چون حالا به نتیجه نمی‌رسد و دیگران بعدها نتیجه آن را می‌گیرند، به ما چه ربطی دارد. سید الشهداء (ع) که تمام جهات مادی خود را به معرض خطر درآورد و فدا کرد، اگر چنین تفکری داشت و کارها را برای شخص خود و استفاده شخصی می‌کرد، از اول سازش می‌نمود و قضیه تمام می‌شد.

عقلای عالم یک سنگ اینجا می‌گذارند تا بعد از دویست سال، دیگری پایه‌ای بر آن بنا کند و نتیجه‌ای از آن به دست آید. خلیفه به پیرمردی که نهال گردو می‌کاشت گفت: پیرمرد، گردو می‌کاری که پنجاه سال دیگر و بعد از مردنت ثمر می‌دهد؟ در جوابش گفت: دیگران کاشتند ما خوردیم؛ ما می‌کاریم تا دیگران بخورند.

اصلاح حوزه های روحانیت:

معرفی و ارائه اسلام مستلزم این است که حوزه های روحانیت اصلاح شود. سستی و تنبلی و یأس و عدم اعتماد به نفس جای خود را به جدیت و کوشش و امید و اعتماد به نفس بدهد؛ آثاری که تبلیغات و تلقینات بیگانگان در روحیه بعضی گذاشته از بین برود. افکار جماعت مقدس-نما در داخل حوزه های علمیه که مردم را از اسلام و اصلاحات اجتماعی باز می‌دارد اصلاح شود.

از بین بردن آثار فکری و اخلاقی استعمار:

عمال استعمار و دستگاه های تربیتی و تبلیغاتی و سیاسی حکومت-های دست-نشانده و ضدملی که قرن-هاست سمپاشی می‌کنند باید نابود شوند. این آثار کاملاً مشهود است. مثلاً بعضی را می‌بینیم که در حوزه‌ها نشسته به گوش یکدیگر می‌خوانند که این کارها از ما ساخته نیست. چکار داریم به این کارها؟ ما فقط باید دعا کنیم و مسأله بگوییم. این افکار آثار تلقینات بیگانگان است. نتیجه تبلیغات سوء چند صد ساله استعمارگران است که در اعماق قلوب حوزه نجف و قم و مشهد و دیگر حوزه‌ها وارد شده، و باعث افسردگی و سستی و تنبلی گردیده و نمی‌گذارد رشدی داشته باشند.

ما باید به پاک‌سازی آثار فکری این دسته از افراد از حوزه‌های روحانیت و دانشگاه‌ها پردازیم و از نفوذ بیش از حد این تبلیغات استعماری و غربی در درون حوزه‌ها و دانشگاه‌ها جلوگیری کنیم. باید حوزه‌های علمیه را از لوث وجود مقدس-نماها پاک کنیم و حوزه-هایی تشکیل دهیم که محل تربیت فقیهان و عالمان عادل است.

حکومت-های جائر را باید از طریق زیر براندازیم:

1- روابط خود را با مؤسسات دولتی آن‌ها قطع کنیم.

2- با آن‌ها همکاری نکنیم.

3- از هرگونه کاری که کمک به آن‌ها محسوب می‌شود پرهیز کنیم.

4- مؤسسات قضائی و مالی و اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جدیدی به وجود آوریم.

برانداختن طاغوت، یعنی قدرتهای سیاسی ناروایی که در سراسر وطن اسلامی برقرار است، وظیفه همه ماست. دستگاههای دولتی جائر و ضد مردم باید جای خود را به مؤسسات خدمات عمومی بدهد؛ و طبق قانون اسلام اداره

شود؛ و بتدریج حکومت اسلامی مستقر گردد. خداوند متعال در قرآن اطاعت از طاغوت و قدرتهای ناروای سیاسی را نهی فرموده است؛ و مردمان را به قیام بر ضد سلاطین تشویق کرده؛ و موسی را به قیام علیه سلاطین واداشته است. روایات بسیاری هست که در آن مبارزه با ظلمه و کسانی که در دین تصرف می‌کنند تشویق شده است. ائمه، علیهم السلام، و پیروانشان، یعنی شیعه همیشه با حکومت‌های جائر و قدرتهای سیاسی باطل مبارزه داشته‌اند.

تأثیر قیام عاشورا بر رهبری امام خمینی در انقلاب اسلامی ایران

علیرضا سدی

مقدمه

با توجه به اینکه انقلاب اسلامی براساس نظر رهبر کبیر انقلاب و متفکرین دیگر، متأثر از نهضت حسینی بوده است در این فرصت بر آنیم تا به بررسی تأثیر نهضت حسینی بر اندیشه امام خمینی در رهبری انقلاب اسلامی و نقش اصل امر به معروف و نهی از منکر در این تأثیر پذیری بپردازیم.

دیدگاه امام خمینی(س) در مورد نهضت حسینی

آنچه حضرت امام خمینی(س) در ارزیابی قیام عاشورا بر آن تأکید ورزید، بسیار فراتر و متفاوت با تحلیل‌های انجام شده است.

ساختار تحلیلی فقهی - اجتماعی امام مبتنی چهار عنصر و محور مهم است:

1. حرکتی سیاسی و قیام برای تشکیل حکومت

امام(س) در تاریخ 50/3/6، ضمن اشاره به مسئولیت علما و لزوم تأسی به سیدالشهدا(ع) اضافه می‌کند: «او مسلم بن عقیل را فرستاد تا مردم را دعوت کند به بیعت تاحکومت اسلامی تشکیل دهد و این حکومت فاسد را از بین ببرد.»^{۱۳}
«زندگی سیدالشهداء زندگی حضرت صاحب سلام الله علیه، زندگی همه انبیاء عالم، همه انبیاء از اول، از آدم تا حالا همه‌شان این معنا بوده است که در مقابل جور، حکومت عدل را می‌خواستند درست کنند.»^{۱۴}

2. آگاهی به شهادت و حرکت برای عمل به تکلیف

¹³ - صحیفه نور، ج 1، ص 174

¹⁴ - صحیفه نور، جلد 20، ص 191

امام(س) می‌فرماید که از ابتدا با آگاهی و اختیار کامل، حرکت را به عنوان ادای تکلیف شروع کرد و آگاهی به شهادت مانع انجام تکلیف نشد: «سیدالشهدا(ع) تکلیف شرعی الهی می‌خواست عمل بکند، غلبه بکند، تکلیف شرعی را عمل کرده، مغلوب هم بشود، تکلیف شرعی را عمل کرده، قضیه تکلیف است.»^{۱۵}

«حضرت سیدالشهدا قیام کردند بر ضد یزید و شاید همانطور هم بود که خوب، اطمینان به این بود که موفق به اینکه یزید را از سلطنت بیندازد نشوند، این اخبارش هم این‌طور است که ایشان مطلع بودند بر این مطلب، در عین حال برای همین معنی که بر ضد یک رژیم ظالم قیام کنند ولو اینکه کشته بشوند، قیام کردند و کشته دادند و کشتند و خودشان هم کشته شدند.»^{۱۶}

3. تقدم مسائل مهم و اصول اساسی اسلام

در دیدگاه فقهی و سیاسی حضرت امام، برخی از مصالح اسلامی در درجه‌ای از اهمیت قرار دارند که عناوینی چون عسر و حرج(سختی) و ضرر جانی یا مالی نمی‌تواند در تعارض یا تزامم با آنها قرار گیرد. برخی مصادیق معروف و منکر از این گونه‌اند. دفع منکر بزرگی چون حکومت فاسد یزید و تلاش برای تشکیل حکومت اسلامی از بارزترین نمونه‌هاست. امام(س) مبنای خویش را این‌گونه توضیح می‌دهد:

«تمام انبیاء برای اصلاح جامعه آمده‌اند، تمام. و همه آنها این مسأله را داشتند که فرد باید فدای جامعه بشود. فرد هر چه بزرگ باشد، بالاترین فرد که ارزشش بیشتر از هرچیز است در دنیا، وقتی که با مصالح جامعه، معارضه کرد این فرد باید فدا شود. سیدالشهدا روی همین میزان آمد رفت و خودش و اصحاب و انصار خود را فدا کرد، که فرد باید فدای جامعه شود، جامعه باید اصلاح بشود. ليقوم الناس بالقسط. باید عدالت در بین مردم و در بین جامعه تحقق پیدا بکند.»^{۱۷}

4. قیام امام حسین(ع)، مکتب و روشی برای همه مسلمین

حضرت امام خمینی قیام حسینی را یک اسوه و الگوی کامل می‌داند که از نقطه نظر فقهی و عمل به وظایف و تکالیف دینی، کاملاً باید سرمشق قرار گیرد. از همین روست که می‌فرماید:

¹⁵ - صحیفه نور، جلد 4، ص 16

¹⁶ - صحیفه نور، جلد 3، ص 182-183

¹⁷ - صحیفه نور، جلد 15، ص 148

«سیدالشهدا و اصحاب او و اهل بیت او آموختند تکلیف را، فداکاری در میدان، تبلیغ در خارج میدان... تکلیف ماها را حضرت سیدالشهدا معلوم کرده است. در میدان جنگ از قلت عدد نترسید، از شهادت نترسید.»^{۱۸}

امام خمینی و اصل امر به معروف و نهی از منکر

دیدگاه امام در مورد نهضت حسینی بر نظریه امر به معروف و نهی از منکر ایشان تاثیر گذاشته و ایشان برخلاف بسیاری از مراجع گذشته تبدیل به یک رهبر انقلابی شده اند.

دایره امر به معروف و نهی از منکر

یکی از عرصه‌های احیای امام خمینی در مورد اصل امر به معروف و نهی از منکر، خارج کردن آن از دایره تنگ جزئیات، و متوجه ساختن مردم به ویژه علماء به امور مهم و معروف‌ها و منکرهای بزرگ و اساسی است.

«عمده وجوب امر به معروف برای این امر (جلوگیری از ظلم حاکمان و عمالشان) است. ما امر به معروف و نهی از منکر را در دایره کوچکی قرار داده... و به آن منکرات بزرگ توجه نداریم. آن مردمی را که دارند حیثیت اسلام را از بین می‌برند، حقوق ضعفا را پایمال می‌کنند و... باید نهی از منکر کرد.»^{۱۹}

حضرت امام حکومت محمدرضا شاه را به عنوان یک مصداق منکر، با استناد به حدیث «من رأی»، که امام حسین (ع) به نقل از پیامبر (ص) در آغاز نهضت خود فرموده‌اند معرفی کرد^{۲۰} و همچنین، ایجاد حکومت را یکی از بزرگ‌ترین معروف‌ها می‌دانند که منجر به اجرا شدن احکام اسلام می‌شود؛ «خداوند متعال در کنار فرستادن یک مجموعه قانون، یک حکومت و دستگاه اجرا و اداره مستقر کرده است... به همین جهت اسلام همان‌طور که قانونگذاری کرده قوه مجریه هم قرار داده است. «ولی امر» متصدی قوه مجریه هم هست.»^{۲۱} «ما که تابع حضرت سید الشهداء هستیم باید ببینیم که ایشان چه وضعی در زندگی داشت. قیامش، انگیزه‌اش نهی از منکر بود که هر منکری باید از بین برود. من جمله قضیه حکومت جور، حکومت جور باید از بین برود.»^{۲۲}

شرایط امر به معروف و نهی از منکر

¹⁸ - صحیفه نور، ج 17، ص 59-60

¹⁹ - امام خمینی، ولایت فقیه «حکومت اسلامی»، تهران: امیر کبیر 1357. ص 163

²⁰ - صحیفه نور، ج 4، ص 42

²¹ - امام خمینی، ولایت فقیه. ص 26-27

²² - صحیفه نور، ج 20، ص 189

یکی از عوامل غربت و مظلومیت اصل امر به معروف و نهی از منکر، عدم درک صحیح شرایط این فریضه مهم اجتماعی است، در این میان «احتمال تأثیر»، «فقدان قدرت» بیش از سایر شرایط، موجب ترک امر به معروف و نهی از منکر شده است.

احتمال تأثیر

امام خمینی ضمن معتبر شمردن احتمال تأثیر در امر به معروف و نهی از منکر در موارد معمولی و کوچک، در امور مهم و منکرات بزرگ که اساس دین در معرض خطر قرار می‌گیرد، نهی از منکر و قیام و مبارزه را واجب می‌شمرد، هرچند تصور شود تأثیر هم ندارد؛

«اگر در سکوت علمای دین و پیشوایان مذهب، ترس این باشد که معروف منکر و منکر معروف شود، بر ایشان واجب است علم خود را آشکار نمایند، و سکوت جایز نیست هرچند بدانند انکار آنان در جلوگیری از فاعل مؤثر نیست، و اگر موضوع از اموری است که شارع به آن اهمیت فراوان می‌دهد، توجه به زیان و تنگنا نمی‌شود.»^{۲۳}

«ایشان قیام حسین(ع) را نیز بر همین اساس می‌دانند:

«او (سید الشهداء سلام الله علیه) ... تکلیف خودش را، تکلیف الهی خودش را تشخیص داد که باید نهضت کند و راه بیفتد و مخالفت بکند و اظهار مخالفت و استکبار کند هر چه خواهد شد. در عین حالی که به حسب قواعد معلوم بود که یک عدد اینقدری نمی‌تواند با آن عده‌ای که آنها دارد مقابله کند لکن تکلیف بود.»^{۲۴}

«وجود مفسده» و ضرر در امر به معروف و نهی از منکر

یکی دیگر از شرایطی که برای وجوب این دو فریضه ذکر شده است آن است که برامر و نهی انسان، مفسده و ضرری مترتب نشود. برخی از فقها، امر به معروف و نهی از منکر را با وجود ضرر فراوان حرام دانسته‌اند. و هر اقدامی که احتمال خطر جانی در پی داشته باشد را حرام می‌دانند. و اما امام خمینی حرکت امام حسین(ع) را به عنوان یک حجت و دلیل برای واجب بودن فدای جان و مال در حفظ اسلام می‌دانند و می‌فرمایند:

²³ - امام خمینی، تحریر الوسیله، ج 2، قم: دفتر انتشارات اسلامی، بی تا. ص 305

²⁴ - صحیفه نور، جلد 4، ص 15

«حضرت سیدالشهداء سلام الله عليه به همه آموخت که در مقابل ظلم، در مقابل ستم، در مقابل حکومت جائز چه باید کرد. با اینکه از اول می دانست که در این راه که می رود راهی است که باید همه اصحاب خودش و خانواده خود را فدا کند و این عزیزان اسلام را برای اسلام قربانی کند»^{۲۵} «سید الشهداء (سلام الله عليه) وقتی می بیند که یک حاکم ظالمی، جائری در بین مردم دارد حکومت می کند، تصریح می کند حضرت که آگسی کسی ببیند که حاکم جائری در بین مردم حکومت می کند، ظلم دارد به مردم می کند باید مقابلش بایستد و جلوگیری کند هر قدر که می تواند با چند نفر با چندین نفر... مگر خون ما رنگین تر از خون سید الشهداء است ما چرا بترسیم از اینکه خون بدهیم یا اینکه جان می دهیم»^{۲۶}

حضرت امام خمینی در کتاب تحریر الوسيله، در بحث فقهی در مورد امر به معروف و نهی از منکر، در موارد کوچک، وجود ضرر و مفسده را موجب ساقط شدن وجوب آن می داند، اما در موارد مهم که شارع مقدس به آن اهمیت فراوان داده است سکوت را جایز نمی داند.^{۲۷}

آگاهی و قدرت

برخی، داشتن قدرت را شرط لازم برای امر به معروف و نهی از منکر و بهانه ای برای سکوت خود دانسته اند اما حضرت امام در جلوگیری از مفساد می فرمایند:

«شما که مثلاً قدرت ندارید جلوی بدعتهای حکام را بگیرید و این مفساد را دفع کنید اقلأ ساکت ننشینید... انظلام نکنید. انظلام (تن به ظلم دادن) بدتر از ظلم است. اعتراض کنید، انکار کنید، تکذیب کنید، فریاد بزنید... این مطالب باید گفته شود تا مردم متوجه باشند و نسل آینده سکوت این جماعت را حجت قرار ندهد و نگوید لابد اعمال و رویه ستمکاران مطابق شرع بوده است.»^{۲۸}

حضرت امام خمینی در ادامه تأکید می کنند که ما نباید به خاطر نداشتن قدرت ساکت باشیم و حتی باید سعی کنیم قدرت را به دست آورده و حکومت تشکیل دهیم.

^{۲۵} - صحیفه نور، ج 17، ص 58

^{۲۶} همان، ج 2، ص 218

^{۲۷} رک: امام خمینی، تحریر الوسيله، همان ص 305

^{۲۸} امام خمینی، ولایت فقیه، ص 158

سیره عملی امام خمینی و بهره برداری از فرهنگ عاشورایی

ایشان به چند طریق از فرهنگ عاشورا در جامعه عاشورا بهره گرفتند:

1- احیاء و تقویت نگرش سیاسی به عاشورا

همان طور که بررسی شد بسیاری از علمای سلف و یا هم عصر امام خمینی، قیام عاشورا را یک حرکت غیر سیاسی می دانستند و همچنین در بین مردم نیز فرهنگ عاشورا، دچار انحراف و خرافات شده بود و از بعد سیاسی و حماسی آن کاسته شده بود و بیشتر به ابعاد معنوی کربلا توجه می شد. اما امام خمینی نهضت امام حسین(ع) را یک حرکت سیاسی و اجتماعی می دانستند.

2- شبیه سازی و پیوند انقلاب اسلامی با قیام امام حسین(ع)

امام خمینی سعی کردند با تشبیه شرایط جامعه ایران با اوضاع جامعه زمان قیام امام حسین(ع) و لزوم تأسی به قیام امام حسین مردم را ترغیب به مبارزه و قیام کنند.

در محرم 1342، سخنرانیها عمدتاً حول مخالفت با رژیم شاه و ترغیب مردم به مقاومت و مبارزه با موج اسلام زدایی بود. این نشانگر مرهون اعلامیه روشنگرانه امام بود که به مناسبت فرا رسیدن ماه محرم خطاب به روحانیون و ائمه جماعت شهرها صادر فرمودند. امام سه نکته را برای بحث در سخنرانیهای مشخص می کنند: 1- رابطه ایران با اسرائیل 2- برنامه های ضد اسلامی رژیم 3- رژیم شاه با بنی امیه مقایسه شود.

تشبیه رژیم شاه به حکومت یزید

«مسلمانی یزید هم مثل مسلمانی شاه بود... سید الشهداء لازم دید که سلطان جائر را سراغش برود و لو اینکه جان بدهد.»²⁹

3- بهره برداری از ماه محرم و عزاداریها:

حضرت امام از ایام محرم و صفر و مراسم عزاداری مردم نیز به عنوان یک فرصت استثنایی برای قرار دادن مردم در مقابل شاه و همچنین آگاه کردن آنها بهره برداری کردند.

²⁹ - صحیفه نور، جلد 2، ص 218.

الف. استفاده از تجمع مردم در جهت تبلیغ علیه شاه و آگاه کردن مردم

ب. استفاده از مجالس عزاداری به عنوان یک حرکت و میتینگ سیاسی علیه رژیم

مردم نیز به خوبی از این فرصت استفاده کرده و عزاداری های تاسوعا و عاشورای سال 1357 تبدیل به تظاهرات چند میلیونی شد که به اعتراف خبرگزاری های خارجی رفراندومی برای سرنگونی رژیم شاه بود و پیروزی انقلاب اسلامی را تضمین کرد.

خلاصه و جمع بندی

همان طور که بحث شد نظر برخی از علمای شیعه که قیام امام حسین(ع) را غیر سیاسی دانسته اند نمی تواند منجر به ایجاد یک الگو و مکتب برای قیام علیه حکومت ظلم و تشکیل حکومت اسلامی گردد. اما امام خمینی هدف قیام عاشورا را تشکیل حکومت معرفی کرده و علت جان نثاری امام حسین(ع) و یارانش را حفظ اسلام دانسته و آن را قابل تأسی، و به عنوان یک الگو برای مسلمانان اعلام کردند.

نوع نگاه علمای اسلامی به قیام عاشورا به نظرات ایشان در مباحث فقهی نیز تأثیر می گذارد. کسانی که قیام امام حسین(ع) را نتوانستند به عنوان یک الگو و مکتب قابل تأسی معرفی کنند امر به معروف و نهی از منکر را تا مرز عدم ضرر واجب دانستند اما حضرت امام با توجه به اینکه حرکت امام حسین را مبنایی برای خود قراردادند، با توجه به اینارگری امام حسین برای حفظ اسلام در مبحث امر به معروف و نهی از منکر، فدا کردن جان را وقتی حفظ اسلام و اصول اساسی آن در میان است نه تنها جایز بلکه واجب می دانند و امر به قیام علیه حکومت ظلم و برپایی حکومت اسلامی می کنند

حضرت امام خمینی بر اساس الگوی امر به معروف و نهی از منکر در ابتدا سعی کردند مردم و علما را آگاه و بیدار کنند و با بصیرت و بینش خاص خود سعی کردند نوع نگاه مردم را به عاشورا عوض کرده و آن را به عنوان یک جریان سیاسی معرفی کردند و از آشنایی مردم با فرهنگ و تاریخ عاشورا بهره جستند، با تشبیه شاه و حکومت ظالمانه اش به یزید، لزوم قیام علیه شاه و تشکیل حکومت اسلامی را با توجه به الگوی قیام امام حسین(ع) برای مردم قابل درک و ملموس کردند و از همین مجالس عزاداری در ایام محرم نیز به عنوان یک فرصت برای بیدار کردن مردم و تبدیل آن به یک تجمع و حرکت سیاسی علیه رژیم استفاده کردند. و مردمی که همواره آرزو داشتند که از یاران و تابعین امام حسین(ع) باشند، احساس کردند که امام خمینی، حسین زمان است و قیام علیه رژیم شاه و کشته شدن در

این راه همان راه امام حسین(ع) و ملحق شدن به اوست و به همین جهت با تمام توان وارد میدان مبارزه علیه رژیم شده و با تمام وجود رهبری امام خمینی را پذیرفتند.

اللهم انا نرغب اليك في دولت الكريمة

تعز به الاسلام و اهله و تذل به النفاق و اهله